

تحول مفهوم جنگ مردمی

دکتر جهانگیر کرمی
استادیار دانشگاه امام حسین (ع)

فصلنامه مطالعات بسیج، سال نهم، شماره ۳۰، بهار ۱۳۸۵

چکیده

جنگ مردمی از دیرباز مطرح بوده، اما اندیشه پردازی در مورد آن جدید است. مفهوم جنگ مردمی در گذر زمان، هم به لحاظ نظری و هم از لحاظ عملی دچار تحولات اساسی شده و برای موارد مختلف کاربرد مفهومی خاص یافته است؛ به طوری که از نظر کلازویتس، جنگ مردمی برای بیرون راندن دشمن از کشور و حفظ وضع موجود به کار گرفته می شود، در حالی که به اعتقاد مائو، جنگ مردمی ابزاری برای انقلاب است. در این نوشته کوشش شده تا با مروری بر مفهوم جنگ مردمی و ویژگی ها و ابعاد آن، تحول آن از اواخر قرن ۱۸ تا قرن ۲۰ در اندیشه کلازویتس و مائو مورد بررسی قرار گیرد. هدف نگارنده آن است که نقش فزاینده مردم را در سطوح نظامی و استراتژیک و نیز تئوریزه شدن آن را در آثار دو اندیشمند نظامی و انقلابی اروپایی و آسیایی بیان کند. در واقع؛ در نگاه این دو، جنگ مردمی از یک عملیات حاشیه ای و در چارچوب متعارف نظامی تا یک استراتژی مستقل و انقلابی متحول شده است.

کلید واژگان

جنگ مردمی، تئوری نظامی، مائو، کلازویتس، انقلاب.

مقدمه

همپای تحولات اقتصادی و سیاسی در جهان امروز، نقش مردم نیز در عرصه‌های مختلف به‌طور جدی افزایش یافته است. یکی از این عرصه‌ها، حوزه مسائل نظامی و استراتژیک است که در آن، مردم نقش اساسی یافته‌اند و جنگ مردمی از یک موضوع حاشیه‌ای به موضوعی محوری تبدیل شده است. اما تئوریهای نظامی در این مورد چه می‌گویند و چه تحولی را نشان می‌دهند؟ نگارنده کوشیده است تا با مروری بر مفهوم جنگ مردمی و مقایسه آن با مفاهیم مرتبط، اندیشه جنگ مردمی را نخست در دستگاه فکری کلاوزویتس و نظریه عمومی او درباره جنگ بیان کند، سپس آن را از نگاه مائو مورد بحث قرار دهد. این مطالعه نشان می‌دهد که جنگ مردمی از یک موضوع حاشیه‌ای (به عنوان آخرین چاره پس از شکست استراتژی نظامی)، محافظه‌کارانه (برای حفظ حکومت) و غیرمستقل (در چارچوب استراتژی نظامی متعارف) در اندیشه کلاوزویتس، به موضوعی ابتکاری، انقلابی و مستقل در اندیشه مائو و حتی دیگر نظریه‌پردازان قرن بیست، تکامل یافته است.

نگارنده امیدوار است که این بحث آغازی برای توجه نویسندگان داخلی به بعد جنگ مردمی به‌ویژه در جنگ تحمیلی، حزب‌الله در جنوب لبنان و احمدشاه مسعود در افغانستان باشد.

۱- مفهوم جنگ مردمی

یکی از مشکلات این حوزه فکری - نظامی، همانند همه حوزه‌های دیگر نظامی و به‌طور کلی علوم انسانی، فقدان تعریفی دقیق برای واژگان مصطلح، و تلاقی و تداخل مفهومی و لغوی در آن است. جنگ چریکی، جنگ انقلابی، جنگ شورش‌گری، جنگ آزادی‌بخش، جنگ مردمی و جنگ نامنظم، همگی

واژه‌ها و مفاهیمی هستند که در مورد این مقوله به کار رفته‌اند. با نگاهی به تعاریفی که برای هر یک از این واژه‌ها در فرهنگهای نظامی آمده، در خواهیم یافت که ابهامات موجود تا چه اندازه جدی هستند.

جنگ چریکی؛ جنگ نامنظم توسط گروه‌های کوچک علیه ارتش متجاوز یا علیه حکومت یک کشور را گویند. این قبیل جنگها اغلب در نواحی برون‌شهری و مناطق روستایی انجام می‌شود. جنگ چریکی در بسیاری از موارد، بخشی از یک انقلاب یا مبارزه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و عقیدتی علیه یک نظام سازمان‌یافته محسوب می‌شود. معمولاً جنگهای چریکی در اجرای عملیات ایدایی علیه ارتشهای متجاوز اشغالگر بسیار مؤثر و کارآمد هستند.

جنگ انقلابی؛ جنگ به منظور تسخیر قدرت سیاسی با استفاده از وسایل قهری است که در پویش خود، نظام دولتی موجود و ساختار اجتماعی مرتب بر آن را نابود می‌سازد. در این جنگ عناصر اجتماعی و سیاسی با تاکتیکهای سنتی جنگ پیوند می‌یابند. مهم‌ترین عنصر در این جنگ ایدئولوژی است. جنگهای انقلابی به شکل ضداستعماری و ضد استبدادی تجلی می‌یابند.

جنگ مردمی؛ اصطلاحی است که عمدتاً توسط چینی‌ها استفاده شده و بر جنگ انقلابی دلالت ضمنی دارد. این مفهوم در ایران نیز کاربرد زیادی یافته است.

جنگ رهایی‌بخش؛ این اصطلاح بیشتر در شوروی سابق کاربرد داشته و توسط طرفداران آن به کار رفته است که در واقع به جنگ انقلابی اشاره دارد.

جنگ نامنظم؛ اصطلاحی کلی است که برای تشریح عملیات از لحاظ نظامی، سیاسی و اقتصادی در منطقه تحت کنترل دشمن و با استفاده از منابع و

ساکنین بومی به کار می‌رود و شامل سه بخش اصلی براندازی، مقاومت، جنگ چریکی و نیرنگ و فرار بوده و معمولاً به وسیله منابع خارجی پشتیبانی می‌شود.

کامل رژران در مقاله‌ای با عنوان «ابعاد تاریخی جنگ چریکی»، واژه جنگ چریکی را اعم از سایر واژه‌ها دانسته و آن را دربردارنده گستره وسیعی از فعالیتهای مسلحانه می‌داند. از این دیدگاه، جنگهای مردمی، جنبشهای آزادیبخش و تروریسم را می‌توان بخشی از جنگ چریکی دانست. (Rougeron, 1982 : 11)

جان بیلیس معتقد است که: «لغات شورشگری و جنگ انقلابی تنها به یکی از شکلهای فعالیتهای انقلابی اطلاق می‌شود. این دو واژه را برای توصیف انواع ویژه‌ای از تحركات انقلابی - که به شکل یک مبارزه طولانی که در آن تاکتیکهای نامنظم نظامی با عملیات روانی و سیاسی ترکیب می‌شوند تا نظام ایدئولوژیک یا ساختار سیاسی جدیدی را به وجود آورند - به کار می‌برند. از طرف دیگر، جنگ چریکی، معنای محدودتری دارد. جنگ چریکی به نوع ویژه‌ای از عملیات نظامی یا شبه‌نظامی اشاره دارد که از سوی نیروهای نامنظم و عمدتاً بومی صورت می‌گیرد که نه ضرورتاً، ولی می‌تواند وسیله تحصیل اهداف انقلابی نیز باشد.» (بیلیس و دیگران، ۱۳۷۳، ۱۸۴)

شاید دلالت جنگ چریکی به صورت عام بر نوع خاصی از مبارزه باشد که از طرف گروههای کوچک و علیه دشمن مستقر (اعم از یک حکومت در کشور و یا نیروهای نظامی دشمن در خاک خودی) عملی می‌شود. در واقع؛ جنگ چریکی به شیوه‌ای از جنگیدن بدون توجه به ماهیت سیاسی و ایدئولوژیک خاص اشاره دارد، در حالی که مفاهیم جنگ مردمی، انقلابی و

رهایی‌بخش، بیشتر بر ماهیت سیاسی، عقیدتی یک مبارزه و نبرد دلالت دارند. به عبارت بهتر، اینها همان جنگ چریکی هستند، با این تفاوت که با ماهیت سیاسی انقلابی علیه وضع موجود همراهند. بر این اساس، جنگ نامنظم بیشتر به ساختار دلالت دارد و آن را در مقابل ساختارهای منسجم و تشکیلاتی معمول قرار می‌دهد.

در نوشته‌های کلاوزویتس و شارحان او نیز عمدتاً مفهوم جنگ چریکی و جنگ مردمی به کار رفته است؛ البته منظور او از جنگ مردمی قرابت کمی با مفهوم جنگ مردمی مائو و جنگ انقلابی دیگران دارد؛ چرا که از نظر او جنگ چریکی برای حفظ وضع موجود و حمایت از ملت و دولت حاکم است و ماهیت انقلابی ندارد. تنها فصل مشترک میان اندیشه‌های او در این باب و اندیشه طرفداران جنگ انقلابی و مردمی، شیوه‌های به‌کارگیری مردم برای رسیدن به هدف است.

جدا از این اختلاف‌نظرهای مفهومی، آنچه مسلم است، ایده جنگ چریکی و نامنظم را حتی بسیار جلوتر از انقلاب فرانسه نیز می‌توان مشاهده کرد. قدیمی‌ترین سند موجود که خصوصیات جنگهای مذکور را شرح می‌دهد، نسخه‌ای پوستی و مربوط به اقوام هیتی است که تاریخ آن به قرن پانزدهم پیش از میلاد بر می‌گردد. همچنین یکی از اولین نظریه‌پردازان نظامی که جنگهای نامنظم را مورد بررسی قرار داده، نویسنده دوره باستان چین، "سون تزو" است که در قرن پنجم پیش از میلاد می‌زیسته است.

در کتاب انجیل نیز تصاویری از جنگهای چریکی ارائه شده است. در دوره قرون وسطی، چه در شرق و چه در غرب، نمونه‌های فراوانی از جنگ چریکی وجود داشته که هر یک از آنها به نوبه خود قابل تأمل هستند. در دوره معاصر،

علاوه بر جنگهای استقلال آمریکا و جنگهای انقلابی فرانسه و اسپانیا در قرن هجدهم، اروپای غربی در نیمه اول قرن نوزده شاهد درگیری‌های متعددی بوده که در آنها جنگ چریکی جریان داشته است. رویارویی‌های چریکی مشخصه تلاشهایی بود که در جهت وحدت ایتالیا صورت می‌گرفت، همچنین بعد از شکست سپاهیان فرانسوی در آغاز جنگ با پروس (۷۱-۱۸۷۰)، چریکهای فرانسوی همچنان مقاومت را ادامه دادند (Beckett, 1988, 195-7). علاوه بر موارد مذکور، باید به مبارزات ضداستعماری ملتها و اقوام آسیایی، آفریقایی و امریکایی نیز در قرون ۱۹ و ۲۰ اشاره کرد.

به این ترتیب، جای تعجب نیست اگر بگوییم تاکتیکهای نامنظم در بسیاری از آثار نظری قبل از قرن بیستم نیز مورد عنایت بوده است. اندیشمندان برجسته نظامی قرن ۱۸ و ۱۹، همانند دو ساکس و ژومینی، جنگ نامنظم را به‌طور گذرا مورد بررسی قرار داده‌اند، اما دیگران به‌طور مفصل‌تر به این موضوع پرداخته‌اند؛ گراندماسون (۱۷۸۹) و دوجنی (۱۷۹۶) در فرانسه و اریش (۱۷۸۹) و اوالد (۱۷۹۶) در آلمان، موضوع جنگ چریکی را وارد دنیای جدیدی نمودند. اما شاید بیش از هر چیز، تجربه جنگهای انقلابی فرانسه، جنگهای ناپلئون و ناآرامیهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دوره‌های بعدی بود که موجب پیشرفت ادبیات و اندیشه‌پردازی در مورد جنگ مردمی و چریکی شد. این کار بیشتر با کسانی چون: ون‌دکر، کوژدی، کرزانوسکی و استولزمن در کشورهای پروس، فرانسه و لهستان رواج یافت. (Beckett, Ibid)

با توجه به آنچه در مورد تاریخچه جنگ مردمی و معنی و مفهوم آن گفته شد، این موضوع به ویژه در یک قرن اخیر با تحولات و تغییراتی، چه در چارچوب مفهوم و چه در عرصه عمل، مواجهه بوده است.

برای «جنگ مردمی» به عنوان شکلی جدید از «جنگ چریکی» و در عین حال مفهومی گسترده‌تر از آن، همانند هر پدیده اجتماعی دیگر، می‌توان یک نوع آغاز، روند شکل‌گیری، تکامل و یا حتی افول تصور کرد، که البته تعیین حدود هر یک از اینها کاری بس مشکل است.

قبل از قرن بیستم، جنگ چریکی عمدتاً یک نوع درگیری صرفاً نظامی تلقی می‌شد که ممکن بود از سوی گروههای بومی در مخالفت با اشغال خارجی و یا استعمار صورت گیرد. اما از ابتدای قرن حاضر، به‌ویژه از سالهای دهه ۱۹۴۰ به بعد، جنگ مردمی چه در عمل و چه در هدف، به مفهومی «انقلابی» تبدیل شد که در آن عناصر اجتماعی، اقتصادی، روانی و سیاسی با تاکتیکهای نامنظم و سنتی پیوند یافتند؛ هر چند که واژه «جنگ انقلابی» پیش از این در مورد جنگهای ناپلئون نیز به‌کار رفته بود.

در طول تاریخ - تا آنجا که سندی وجود دارد - از زمان اقوام هیتی در قرن ۱۵ پیش از میلاد (نوشته‌های سون‌تزو و کتاب انجیل) تا جنگهای انقلابی در استقلال آمریکا و انقلاب فرانسه و نیز در آرای کسانی چون کلاوزویتس، مارکس، انگلس، لنین، تروتسکی و دیگران، جنگ چریکی همواره در حال تحول بوده است. اما همان‌گونه که ذکر شد، عمدتاً از ابتدای قرن بیستم بود که این نوع جنگ نیز همانند سایر گونه‌های دیگر، دچار دگرگونی اساسی‌تری شد. شاید بیش از هر عاملی، مبارزات ضد استعماری مردم جهان سوم و نیز نوشته‌ها و ادبیات تئوریسین‌های سوسیالیست در انقلابات متعدد پس از جنگ دوم جهانی، موجب توجه جدی به جنگ انقلابی شد و این مفهوم به چنان تکاملی رسید که به عنوان یک شکل غالب درگیری و تلاش برای پیروزی در جهان جدید مطرح گردید. لنین، مدل شورشگری شهری را عرضه داشت.

مائو، بر به‌کارگیری جنگ انقلابی در جامعه دهقانی تأکید کرد. جی‌اپ، دبره، کاسترو، چه‌گوارا و دیگران نیز هر یک بر مفهوم جدیدتری از آن تأکید کردند. جنگ سرد، بن‌بست هسته‌ای و درگیری در مرزهای هم‌پیمانان دو ابرقدرت، به‌طرزی گریزناپذیر، آنها را به سمت اشکال دیگری از جنگ، به‌ویژه جنگهای چریکی سوق داد. در کنار استعمارزدایی، تحولات کشورهای جهان سوم در راستای استقلال‌خواهی و مبارزه با استکبار و اوج‌گیری نهضت‌های آزادی‌بخش در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین، یکی از عوامل مهم در تحول استراتژی جنگ انقلابی محسوب می‌شود. این موضوع، به‌ویژه در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بسیار اهمیت یافت.

همچنین می‌بایست از دیگر عوامل مؤثر بر پدیده جنگ انقلابی، اندیشه‌های اسلام انقلابی در کشورهای مسلمان، به‌ویژه در دهه‌های پایانی قرن بیستم، نام برد که متأسفانه تاکنون چندان به آن توجهی نشده است.

بالاخره باید، طبق ادعای برخی نظریه‌پردازان، از کاهش اهمیت مبارزه و جنگ انقلابی از اواخر قرن گذشته یاد کرد. اینان معتقدند که پس از استقلال سیاسی بسیاری از کشورها و پیروزی برخی از نهضت‌های انقلابی، مشکلات اجتماعی و اقتصادی به‌جا مانده از دوره استعمار و سلطه استکبار این جوامع را به سمت شیوه‌های محافظه‌کارانه و عمدتاً اقتصادی سوق داد. لذا اگر دهه ۱۹۶۰ و اوائل دهه ۱۹۷۰ را نقطه اوج جنگ‌های انقلابی بدانیم، اواخر دهه ۷۰ و پس از آن را باید دوره گرایش کلی به سمت شیوه‌های مسالمت‌آمیز تغییر و تحول دانست. البته استثنائاتی هم وجود دارد که مهم‌ترین آنها عبارت است از جنبش‌های اسلامی در برخی کشورها و نیز ناسیونالیسم قومی در جوامعی که نزاع‌های خفته در دوره جنگ سرد مجدداً در آنها فرصت بروز یافته است.

به هر حال مفهوم جنگ مردمی، هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ عملی، دچار تحولاتی اساسی شده است. به همین خاطر در استفاده از آن برای موارد مختلف باید به این تحول مفهومی و کاربردی توجه داشت. با توضیحاتی که داده شد، در قسمتهای بعدی این نوشتار به بررسی اندیشه‌های دو نظریه‌پرداز مهم این عرصه می‌پردازیم.

۲- جنگ مردمی از نگاه کلاوزویتس

کلاوزویتس از نخستین کسانی است که جنگ مردمی را در چارچوب اندیشه نظامی نوین وارد کرده است. او در ۱۲ سالگی به ارتش پروس پیوست و در جنگ پروس و فرانسه (سالهای ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۵) شرکت کرد و بعدها در دانشکده جنگ پروس به تدریس استراتژی و جنگ پارتیزانی پرداخت. وی در عصری می‌زیست که جنگهای چریکی در انقلابهای آمریکا (۸۳-۱۷۷۶) و فرانسه (۱۸۱۵-۱۷۸۹) ابعاد جدیدی پیدا کرده بود. برای کلاوزویتس به عنوان یک نظامی میهن‌پرست پروس که طالب آزادی و قدرتمندی کشورش بود، جنگ چریکی به عنوان کانون امیدی جهت اخراج اشغالگر مطرح بود و این مهم‌ترین عامل سوق‌دهنده ذهن او به سوی بحث جنگ مردمی بود. او کوشید تا تصویری واقع‌گرایانه و چندبعدی از این جنگ ارائه داده، آن را با تئوری نظامی خویش ادغام کند و نیز به هم‌پیوستگی میان نوآوریهای نظامی و تحولات سیاسی و اجتماعی را در این‌گونه مبارزان در نظر گیرد. اندیشه او را عمدتاً می‌توان از کتاب «سخنرانیهایی در مورد جنگهای کوچک» و نیز فصولی از کتاب پرآوازه «درباره جنگ» دریافت.

جنگ مردمی، به دریافت کلاوزویتس - که با بیداری ناسیونالیسم مدرن در

اروپا تصریح شد - «یک جنگ روستایی مقاومت ملی، در برابر یک مهاجم خارجی بود.» (شالیان، ۱۳۶۳، ۶۵) و این چیزی است که دیدگاه او را از دیدگاههای اندیشمندان بعدی جنگ انقلابی ممتاز می‌سازد. کلاوزویتس و لورنس در مقابل مارکس، لنین، مائو، جی‌اچ‌پ و چه‌گوارا قرار می‌گیرند که جنگ چریکی را به صورت جنگ مردمی و انقلابی در مقابل «حکومت ستمگر داخلی» می‌دانند؛ اما، مسئله اصلی برای کلاوزویتس، مقاومت و مبارزه علیه «مهاجم خارجی» و آزادی از سلطه اوست.

از نظر وی، این پدیده، مخالفان و موافقانی دارد. مخالفان، اساساً در دو زمینه سیاسی و نظامی بر آن خرده می‌گیرند: «در بعد سیاسی، جنگ مردمی ابزاری برای انقلاب است که موجب هرج و مرج داخلی می‌شود و بیشتر از آنکه دشمن را به مخاطره اندازد، نظم اجتماعی کشور را تهدید می‌کند و در بعد نظامی، به دلیل اینکه نتایج حاصله در مقایسه با انرژی‌هایی که به مصرف می‌رسد، چندان چشمگیر نیست، آن را امری مفید قلمداد نمی‌کنند» (Clausewitz, 1976). پاسخ کلاوزویتس به این دیدگاه آن است که از نظر سیاسی، این قیام عمومی صرفاً شیوه دیگری از جنگ با دشمن است و از لحاظ نظامی، خیزش مردمی معمولاً زمانی محقق می‌شود که خشونت بی‌امان جنگ، چارچوبها و وضعیت معمولی را در یک زمان نابود کند. در واقع؛ گسترش و تشدید ناآرامی داخلی، خود به خود جامعه را در وضعیت جنگی قرار دهد. از این رو، فروپاشی نظام سربازگیری و تضعیف ارتش، موجب رو آوردن به مسلح کردن مردم می‌شود و این موضوع، به قدری بر قدرت ملی می‌افزاید که حتی مخالفان جنگ مردمی نیز آن را درست و مناسب می‌دانند. با توجه به این مطالب، کلاوزویتس می‌نویسد: «جنگ مردمی شیوه درستی است، که اگر ملتی از آن به عنوان یک

قاعده و به گونه‌ای عاقلانه استفاده کند، برتری‌هایی بر دیگران کسب می‌کند» (Ibid, p.479). او در پاسخ به این استدلال که «منابعی که در یک خیزش عمومی صرف می‌شود، می‌تواند در گونه‌های دیگر جنگ مورد استفاده بهتری قرار گیرد»، می‌نویسد: «حقیقت آن است که این منابع، نه برای آن گونه‌های دیگر جنگ در دسترس‌اند، و نه می‌توان آنها را به دلخواه آماده کرد، و عنصر روانی که اهمیت زیادی در چنین نبردهایی دارد، مطلبی است که تنها در این کاربرد ویژه، موضوعیتی جدی پیدا می‌کند.» (Ibid)

از نظر کلاوزویتس، جنگ مردمی ویژگی‌هایی دارد که آن را از سایر جنگها متمایز می‌سازد: اندازه واحدها و تعداد نفرات، رابطه آن با استراتژی نظامی و ارتش منظم و بالاخره، ویژگی واکنشی و گسترش یابندگی مبارزه.

مهم‌ترین مشخصه این مفهوم از نظر کلاوزویتس، که آن را از جنگهای بزرگ جدا می‌سازد، اندازه واحدها و نفرات آن است: «جنگهای کوچک این گونه تعریف می‌شوند که در میدان نبرد از واحدهای کوچکی از نیروها استفاده می‌شود؛ درگیری ۲۰، ۵۰، ۱۰۰ یا ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر، در صورتی که این نیروها بخشی از یک اقدام وسیع‌تر نباشند، از ویژگی جنگهای کوچک است.» (Hallowey, p.128)

ویژگی بعدی، به رابطه آن با استراتژی و ارتش مربوط است. از این نظر، شورش عمومی و حرکت مردمی در چارچوب یک جنگ و به وسیله ارتش منظم صورت می‌گیرد و با یک طرح محدود انطباق دارد. گروههایی از ارتش باید شعله‌های قیام را دامن بزنند. فرماندهی جنگ حرکت مردمی را به وسیله حمایت از آن با واحدهای کوچکی از ارتش منظم، به‌سادگی شکل می‌دهد و هدایت می‌کند. بدون کمک و تشویق این سربازان منظم، ساکنان بومی برای برگرفتن سلاح معمولاً فاقد اعتماد و اطمینان و ابتکار عمل خواهند بود. اگر

واحدهای مأمور برای این کار قدرتمندتر باشند، توان جذب بیشتری دارند و توده‌های مردم، چون یک بهمن بزرگ راه می‌افتند. اما عوامل محدودکننده‌ای نیز در این جا مطرح است: «اساساً این امر برای یک ارتش کار مشکلی است که اهداف دوگانه‌ای داشته باشد. از طرفی، تجربه نشان می‌دهد که زیاد بودن تعداد نیروهای منظم در یک منطقه، موجب کاهش توان و کارایی حرکت مردمی می‌شود و توجه سربازان دشمن را نیز به این منطقه جلب می‌نماید و بالاخره اینکه، حضور تعداد زیادی از نیروهای ارتش، منابع بومی را به طرق مختلفی چون حمل و نقل، مصادره و ... هدر خواهد داد». (Clausewitz, 1976)

کلاوزویتس جنگ چریکی را به عنوان یک استراتژی عملیاتی، در چارچوب نظامی متعارف قلمداد می‌کرد. لذا، دستگاه منطقی او، مفهوم مستقلی به جنگ چریکی نمی‌دهد و این یکی از دلایل مهم کم‌توجهی به آرا و اندیشه‌های کلاوزویتس در تئوریهای مربوط به جنگ انقلابی است. دلیل دیگر، مربوط به ماهیت جنگهای چریکی است که کلاوزویتس، آن را نه برای یک هدف انقلابی (آنچنان‌که اندیشمندان مارکسیست متأثر از او می‌پنداشتند)، بلکه برای حفظ وضع سیاسی موجود به کار می‌گیرد. مسئله اساسی برای او، که طبعاً همسو با روحیه محافظه‌کاری حاکم بر دربارهای حکومتی آن روز اروپا بود، نه جنگ انقلابی، بلکه جلوگیری از سقوط پادشاهی‌های موجود به وسیله جمهوری فرانسه بود. جان بکت بر این نکته تأکید می‌کند که «تعبیر کلاوزویتس از جنگ چریکی، هرگز به عنوان یک ابزار انقلاب مردمی نبود». (Backett, 1988, p.197)

با توجه به آنچه گفته شد، کلاوزویتس جنگ چریکی را به‌طور مناسبی با تئوری نظامی خود ادغام می‌کند. از نظر او، نیروهای ذخیره، شبه‌نظامی و

گروههای مردمی هستند که نیروهای نظامی عادی را تقویت می‌کنند. او قیام مردمی (با استفاده از روشهای جنگ چریکی) را یک روش اصلی برای نجات می‌داند؛ «جنگ چریکی به عنوان یک نمود طبیعی نیروهای ملی ترکیب شده با یکدیگر، آخرین و تنها راه است» (Hollowey, p.129). آن گونه که هالوی می‌نویسد: «کلاوزویتس در آخر، جنگ چریکی (مسلح کردن مردم) را به طرح کلی پدافند استراتژیک پیوند می‌زند؛ این شیوه یا بایستی آخرین شیوه و آخرین راه پس از شکست، یا راهی طبیعی قبل از یک نبرد قاطع باشد». کلاوزویتس می‌گوید: «هر چند هم شکست دولت سنگین باشد، مسلح کردن مردم به عنوان آخرین راه برای نجات، باقی خواهد ماند. جنگ مردمی دقیقاً پس از اشغال آغاز خواهد شد». (Ibid)

از ویژگیهای دیگر جنگ مردمی، خصلت واکنشی و گسترش‌یابندگی آن است. از دیدگاه کلاوزویتس، این مقاومت در زمان و فضا بسیار متراکم و تأثیر آن شبیه روند تبخیر است: «بستگی دارد به اینکه فشار بر روی آن چقدر است. اگر فشار بر روی آن، بیشتر و محل برخورد آن با نیروی دشمن، گسترده‌تر باشد، سرعت آن کمتر و تأثیر عمومی بیشتری دارد؛ همانند آتشی که در زیر خاکستر پنهان است، ریشه اصلی نیروهای دشمن را می‌سوزاند. از آنجا که برای مؤثر بودن، به زمان نیاز دارد، اگر این دو عنصر عمده روی هم تأثیر متقابل بگذارند، وضعیت کشمکش توسعه خواهد یافت و چنانچه حرکت مردم در برخی مناطق سرکوب شود، این کشمکش یا به تدریج سست خواهد شد و به آرامی از میان خواهد رفت، یا اینکه در جای دیگر اوج خواهد گرفت و همانند آتش‌سوزی بزرگ به دشمن نزدیک می‌شود و آن را از کشور بیرون می‌راند». (Clausewitz, 1976, p.480)

برای اینکه جنگ مردمی بتواند از کارآیی لازم برخوردار باشد، کلاوزویتس شرایطی را ذکر می‌کند که عبارتند از: جنگ مردمی در داخل کشور انجام شود؛ روند حرکت مردمی، نباید تنها با یک ضربه از هم گسیخته شود؛ صحنه عملیات بایستی بسیار گسترده باشد؛ ویژگی‌ها و خصوصیات ملی برای جنگ مردمی مناسب باشد و سرانجام اینکه، سرزمین مورد استفاده برای چنین اقداماتی، از نوع سرزمین پراکنده و دست‌نیافتنی باشد. (Ibid)

الف) جنگ مردمی بایستی در داخل کشور انجام شود و بخش گسترده‌ای از کشور را در بر بگیرد. از جمله شرایط لازم برای تداوم مقاومت یک جمعیت مسلح شده، تقسیم مقاومت است؛ هر چه مقاومت در سطح کشور گسترده‌تر باشد، تماس بیشتری با نیروهای دشمن خواهد داشت. بنابراین، اثرات احتمالی جنگ چریکی بیشتر خواهد بود. این امر همچنین، زیربنای اساسی نیروهای دشمن را نابود خواهد ساخت. کلاوزویتس برخی مسائل را در مورد تراکم نسبی جمعیت و وضع اقتصادی مردم چنین بیان می‌کند: «تراکم نسبی جمعیت نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا نمی‌کند. به‌ندرت پیش می‌آید که برای این هدف به اندازه کافی انسانهایی در اختیار نباشند. خیلی تفاوت نمی‌کند که این جمعیت ثروتمند یا فقیر باشند. حداقل اینکه این عامل، ملاحظه‌ای اساسی نیست؛ گرچه باید به یاد داشت که انسانهای فقیر، به کار و سختی‌ها عادت دارند، جدی‌ترند و بیشتر از دیگران طرفدار جنگ هستند». از نظر وی، یک ویژگی مربوط به کشور، که کارآیی خیزش مردمی را افزایش می‌دهد، توزیع پراکنده خانه‌ها و کشتزارهاست؛ «در چنین شرایطی، کشور دارای جنگلهای گسترده و انبوه و جاده‌های اندک خواهد بود. جا دادن سربازان به مراتب مشکل‌تر خواهد بود و مهم‌تر از هر چیز، شورش می‌تواند

به‌طور مداوم و در مدل‌های کوچک‌تر تکرار شود. اما در جایی که جمعیت در روستاها متمرکز است، روستاها تاراج و به عنوان مجازات سوزانده می‌شوند و این امری است که در یک ناحیه کشاورزی (و با مزارع پراکنده) کمتر ممکن است.»

ب) **روند جنگ انقلابی نباید تنها با یک ضربه دشمن قطع شود.** عملیات واحدهای چریکی باید همواره درست خارج از میدان جنگ انجام شود تا نیروهای دشمن نتوانند با تمام قوا در مقابل آن ظاهر شوند. از نظر کلاوزویتس، گروه‌های مردمی در مناطق حاشیه‌ای، مؤثرترین کارها را انجام خواهند داد و بقیه مردم را با خویش همراه خواهند ساخت؛ «شعله‌ها همانند طوفان آتش، وسعت خواهد یافت تا به ناحیه‌ای برسد که دشمن در آن قرار دارد و خطوط ارتباطی و حیاتی آن را مورد تهدید قرار دهد». از نقطه‌نظر کلاوزویتس، قیام مردمی به‌طور یقین عنصری تمام‌نشدنی و غیرقابل شکست نیست؛ لذا هیچ‌گاه نباید به عنوان یک توده مستحکم پدیدار شود، وگرنه دشمن می‌تواند با نیروی کافی، به‌طور مستقیم بر هسته آن فشار وارد آورد و آن را خرد کند یا تعداد زیادی را به اسارت گیرد. در این صورت، مردم علاقه و تعهد خود را از دست می‌دهند و فکر می‌کنند مسئله فیصله پیدا کرده و تلاش بیشتر بی‌فایده است؛ لذا سلاح‌های خود را بر زمین خواهند گذاشت. باید توده‌های مردم را همچون بخارهای سیال در مرحله‌ای متراکم کرد تا توده‌های متمرکزی ایجاد کنند که به شکل یک انبوه مهاجم، بتواند انفجار وحشتناکی پدیدار سازد. (Clausewitz, 1976 : 481-2)

او همچنین بر اقدام آسان پشت جبهه دشمن، و بر فشردگی و سادگی سازماندهی تجهیزات عمومی دشمن تأکید می‌کند و می‌نویسد: «سازمان‌یافته‌ترین

هسته‌های مرکزی به مهم‌ترین پادگان‌هایی که دشمن در پشت سر خویش رها کرده حمله خواهند برد. از جهت دیگر، این هسته‌های مرکزی برای ایجاد یک حالت اضطراب و تردید مورد استفاده قرار می‌گیرند و روحیه همگان را تحلیل خواهند برد. بدون هسته‌های مرکزی، عملیات کلی قدرتی نخواهند داشت و وضعیت عمومی دشمن، به اندازه کافی متزلزل نخواهد شد.» (Ibid)

ج) **صحنه عملیات باید بسیار گسترده باشد.** برای اینکه شورش بتواند به خودی خود، به حرکت بزرگی تبدیل شود و در نهایت دشمن را از کشور بیرون کند، لازم است منطقه اشغالی گسترده باشد یا اینکه تناسب میان تعداد نفرات ارتش مهاجم و صحنه عملیات، به گونه‌ای باشد که امکان تمرکز دشمن برای اقدام علیه مردم مسلح کاهش یابد. (Ibid, 484)

د) **ویژگی‌ها و خصوصیات ملی باید برای آن جنگ، مناسب باشد.** از نظر کلاوزویتس، علی‌رغم اهمیتی که شجاعت مردم و ارتباط سنتهای ملی با جنگ دارد، اما اگر فرماندهان نظامی نتوانند نیروهای مردمی را به درستی به کار گیرند، این ویژگی نمی‌تواند فی‌نفسه کارساز باشد.

ه) **زمین مورد استفاده برای جنگ چریکی، باید از نوع سرزمین‌های پراکنده یا دست‌نیافتنی (سرزمین کوهستانی، جنگلی یا باتلاقی) باشد تا** بدین‌وسیله چریکهای مردمی به راحتی بتوانند با فرار و متفرق شدن، از انهدام خود به وسیله دشمن، جلوگیری کنند و مقاومت خود را از طریق حملات غافلگیرانه از موضعی دیگر ادامه دهند.

کلاوزویتس در کنار عوامل فوق، توجه خاصی به عنصر «روحیه» نیروهای مردمی دارد. او قبل از هر چیز، «انگیزه‌های اخلاقی مبارزان را برای قیام

مردمی، امری ضروری می‌داند و بر این باور است که: «اگر دشمن از طریق برخورد غیرانسانی با شورشیان و یا اسیر و اعدام کردن آنها باعث شکست روحیه آنان شود، بایستی باور کنیم که جواب بی‌رحمی و خشونت، همان بی‌رحمی و خشونت است». او در جای دیگری می‌گوید: «روستاییان مسلح اگر روحیه و نشاط داشته باشد، در هر جهتی پراکنده می‌شوند و نیازمند یک نقشه آماده نیستند» و هشدار می‌دهد که یک فرمانده نبایستی نیروهای عادی متعددی را به همراه واحدهای چریکی اعزام کند، چرا که حضور تعداد زیادی سرباز عادی برای روحیه مبارزان مفید نخواهد بود. (Ibid, 484)

از جمله مطالب دیگری که کلاوزویتس گوشزد می‌کند، عدم ایجاد خطوط پدافندی وسیع است؛ چرا که این امر آسیب‌پذیری نیروی مردمی را افزایش می‌دهد. وی تأکید می‌کند: با وجود اینکه قیام عمومی علیه اشغالگر، به طور یقین به عنوان یک روش استراتژیک تلقی می‌شود، اما واحدهای چریکی نباید به یک پدافند ثابت تبدیل شوند، در عوض فرماندهی آنها باید انعطاف‌پذیر باقی بماند. از نظر کلاوزویتس، «حرکت مردم ابزار دفاعی استراتژیک مهمی است که پسندیده نیست به دفاع تاکتیکی تبدیل شود»؛ چرا که در مقابل واکنش‌های دشمن، آسیب‌پذیر می‌شود.

۳- جنگ مردمی از نگاه مائو

اندیشه‌های مائو تسه تونگ در مورد «جنگ مردمی» حاکی از ورود واقعی و جدی به جنگ چریکی و انقلابی در دوره معاصر است. مبارزات مائو از سالهای دهه ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰ - که متأثر از اصول مارکسیسم - لنینیسم و شرایط خاص چین بود - و سپس مطالعات وی به‌ویژه از دهه ۱۹۵۰ به بعد، موجب

پدیداری «دکترین چینی جنگ مردمی» شد. او با استفاده از ایده‌های لورنس و لینن، نظریه سیاسی - نظامی منسجمی پدید آورد که به حق شایسته مطالعه و بررسی است.

مدل لینن، جنگ چریکی و یا شورش شهری بود، اما مائو با جامعه چین سروکار داشت که بیشتر آنان دهقان بودند. هدف وی ایجاد یک انقلاب اجتماعی و سیاسی طولانی بود؛ چرا که به خاطر محافظه‌کاری روستاییان، باید در یک پروسه بلندمدت‌تر، به کسب حمایت پرداخت. روش‌شناسی مائو ما را با مفهوم و ایده جنگ مردمی مورد نظر خود او آشنا می‌سازد.

بدون درک روش‌شناسی مائو و نحوه ورود او به بحث جنگ، نمی‌توان جنگ مردمی و انقلابی مورد نظر مائو را به خوبی درک کرد. از نظر وی هر جنگ انقلابی، متأثر از قوانین عام جنگ، قوانین ویژه جنگ انقلابی و قوانین ویژه جنگ انقلابی در یک کشور خاص است و برای ورود به آن بحث، باید تمام این ویژگی‌ها را مورد مطالعه قرار داد.

قوانین عمومی جنگ از دیدگاه مائو این‌گونه‌اند که پیدایش مالکیت خصوصی موجب آغاز جنگ بوده و عالی‌ترین شکل مبارزه برای حل تضادهای بین طبقات، ملتها، دولت‌ها و گروه‌های سیاسی است که به مرحله معینی از تکامل رسیده‌اند. اگر ما شرایط جنگ و خصلت و روابط آن را با پدیده‌های دیگر درنیابیم، قوانین جنگ را نخواهیم شناخت. مائو جنگ انقلابی، خواه جنگ انقلابی طبقاتی و یا ملی را علاوه بر شرایط و خصلت عمومی جنگ، دارای ویژگی‌ها و شرایط خاص خود دانسته و بر این باور است که جنگ انقلابی، قوانین خاص خود را نیز داراست. بالاخره اینکه، جنگ انقلابی چین، در محیط خاص چین صورت گرفته، از این رو دارای شرایط و

ویژگی‌هایی است که درک آن، قوانین مخصوص به خود را می‌طلبد. (کاپلان، ۱۳۷۵، صص ۶-۳۹۵)

حال با درک قوانین عام جنگ، قوانین جنگ انقلابی و قوانین جنگ انقلابی چین، می‌توان به سراغ خصوصیات جنگ انقلابی از دیدگاه مائو رفت. مائو خصایص جنگ انقلابی چین را متأثر از عوامل زیر می‌داند:

اوضاع اجتماعی و اقتصادی کشور چین؛ ارتش کومین‌تانگ؛ ارتش سرخ و حزب کمونیست چین.

در دوره مورد بحث مائو، «چین کشوری است که توسعه اقتصادی و سیاسی آن نامتعادل است. کشوری نیمه مستعمره و دارای وسعت زیاد که انقلاب سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ را پشت سر نهاده است. این نخستین خصوصیت جنگ انقلابی در چین می‌باشد که بر روی آن نه تنها استراتژی و تاکتیک سیاسی ما، بلکه استراتژی و تاکتیک نظامی ما نیز بنا نهاده شده است. توسعه سیاسی و اقتصادی نامتعادل چین به شکل یک اقتصاد سرمایه‌داری آسیب‌پذیر و یک اقتصاد نیمه فئودال، چند شهر صنعتی و تجارتی بظاهر مدرن و سرزمین‌های روستایی عظیم که بحالت قرون وسطایی زندگی می‌کنند، چندین میلیون دهقانانی که زیر یوغ رژیم سابق زندگی می‌کنند و بالاخره اربابان پر قدرتی که دولت مرکزی را رهبری می‌کنند». (برومند، ۱۳۴۶، صص ۹-۱۰۶)

خصوصیت دوم، وجود یک دشمن قوی است که «کومین‌تانگ» نامیده می‌شود. کومین‌تانگ حزبی است که قدرت سیاسی را به دست گرفته و به‌طور نسبی آن را ثبات بخشیده است. این حزب توسط مهم‌ترین دولتهای ضدانقلابی جهان پشتیبانی می‌شود. ارتش آن به شکلی تغییر داده شده که کاملاً با تمام ارتشهای دوره‌های دیگر چین متفاوت و بسیار نزدیک به

کشورهای مدرن است. تسلیحات و تدارکات آن در مقایسه با تسلیحات و تدارکات ارتش سرخ چین زیادتر می‌باشد. تعداد نفرات این ارتش از هر یک از ارتشهای فعال کشورهای جهان بیشتر و ارتش سرخ چین در مقایسه با آن بسیار کوچک است. کومین تانگ به‌طور کامل سیاست، اقتصاد، ارتباطات و کشاورزی کشور را کنترل می‌کند و یک قدرت بزرگ ملی را تشکیل می‌دهد. این دشمن قوی با خصوصیات فوق، عملیات جنگ مردمی را از جنبه‌های بسیاری از یک جنگ همانند سایر جاها و یک جنگ داخلی صرف همانند شوروی متمایز می‌سازد.

خصوصیت سوم عبارت است از ضعف دسته‌های کوچکی که ارتش سرخ را تشکیل می‌دهد. ارتش سرخ چین از دستجات چریکی بعد از شکست اولین انقلاب بزرگ (۲۷-۱۹۲۵) به وجود آمده است. این ارتش در یک دوره عکس‌العمل نه تنها در چین بلکه در سایر کشورها که به‌طور نسبی دارای ثبات سیاسی و اقتصادی شده‌اند واقع شده است. قدرت سیاسی کمونیست‌های چین در این دوره غیرمتمرکز بوده و در نواحی کوهستانی به‌طور مجزا و منفرد و یا دورافتاده بدون هیچ‌گونه کمکی از خارج درآمده است. شرایط اقتصادی و فرهنگی نواحی تحت کنترل کمونیست‌ها در مقایسه با نواحی کومین تانگ، کاملاً عقب‌افتاده است. مناطق تحت کنترل کمونیست‌ها در ابتدا بسیار کم‌وسعت بوده و از آن زمان تاکنون وسعت زیادی پیدا نکرده‌اند. علاوه بر این، مناطق تحت کنترل کمونیست‌ها دائماً تغییر یافته است. بنابراین ارتش سرخ، پایگاه ثابتی ندارد (همان منبع). ارتش سرخ از نظر تعداد ضعیف و اسلحه آن نامرغوب است و مشکلات بسیاری برای تأمین تدارکات لباس و غذای خود دارد. این خصوصیت با خصوصیت دوم مبنایت دارد، این تباین میان

منافع کومین تانگ و منابع ارتش سرخ است که استراتژی و تاکتیک ارتش سرخ را تعیین می‌کند.

نقشی که رهبری در حزب کمونیست و انقلاب روستایی و دهقانی ایفا می‌کند، آخرین خصوصیت جنگ انقلابی چین را رقم می‌زند. از یک سو، به دلیل رهبری حزب کمونیست و پشتیبانی دهقانان از ارتش سرخ، امکان دارد ارتش سرخ پیروزی را در شرایطی که جنگ انقلابی باید در دوره ارتجاعی در چین و جهان رهبری شود، به دست آورد. پشتیبانی دهقانان نواحی تحت کنترل کمونیست‌ها، که با وجود کم‌وسعت بودن، نیروی سیاسی قدرتمندی را تشکیل می‌دهند و در برابر حکومت به‌طور مستحکم مقاومت می‌کنند (برومند، همان، ص ۱۰۹)، ارتش سرخ را قادر می‌سازد تا قدرت مقاومت بیشتری یافته و با ارتش کومین تانگ مقابله کند. از آن جا که حکومت با انقلاب روستایی و اصلاحات ارضی مقابله می‌کند، میان دهقانان یاوری ندارد و با وجود بزرگی ارتش خود نمی‌تواند تلاش داوطلبانه توده سربازان و افسران جزء را داشته باشد.

مائو از پیروان لنین بود، اما تغییراتی را در استراتژی کلی لنین برای منطبق ساختن تئوری‌های مارکسیستی و لنینیستی با شرایط خاص چین ایجاد کرد. مهم‌ترین تغییرات ایجاد شده به‌وسیله مائو به شرح زیر است:

اول آنکه وی مبارزه با امپریالیسم را در مستعمرات به یک سطح تاریخی رسانید؛ یعنی اینکه، دیگر مبارزه با امپریالیسم صرفاً ضربه به قدرتهای اروپایی از طریق «ضعیف‌ترین حلقه زنجیر» در سیستم سرمایه‌داری نبود. لنین و بعدها استالین از جنگهای آزادیبخش ملی به این دلیل حمایت می‌کردند که به احتمال وقوع انقلابهای مارکسیستی در کشورهای پیشرو سرمایه‌داری کمک

کرده یا در مقابل حمله چنین کشورهایی به شوروی دفاع کنند. در حالی که مائو بر این عقیده بود که انقلاب چین به دلیل پیروزی‌های آن، شایسته است که بدون توجه به اولویتهای کمونیستی بین‌المللی یا خسارتهای آن برای چارچوب نظامهای سرمایه‌داری، در اروپا، آمریکا و ژاپن، سرمشق و الگو قرار بگیرد.

دوم آنکه، مائو پس از فاجعه کمونیستی سال ۱۹۲۷، که چیان کای‌شک حزب کمونیست را تقسیم کرد، به هیچ‌وجه حاضر نبود منافع حزب کمونیست ملی را تابع خواسته‌های جنبش ملی‌گرا کند. وی بدون تردید طرفدار یک جبهه متحد ملی در داخل گروه‌های ملی‌گرای غیرکمونیست بود ولی همیشه پافشاری داشت که حزب کمونیست، ارتش خود را ایجاد و کنترل کند.

سوم آنکه، نکته‌ای که از تغییر نوع دوم پدیدار می‌شود آن است که ایجاد یک نیروی نظامی کمونیست توسط مائو باعث ایجاد حمایت جهت بسیج روستاییان شد. مائو با اولویت دادن به احتیاجات انقلاب چین و استفاده از تجربه چیانگ کای‌شک مبنی بر آنکه حملات انهدامی علیه کمونیست‌ها نشان داده است که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید»، متوجه لزوم مبارزه مسلحانه انقلابی شد و دریافت که جنگ چریکی احتیاج به بسیج مردم و پشتیبانی فعالیتهای چریکی دارد. مردم چین، مانند اغلب مناطق استعماری عموماً روستایی هستند. لازم نیست و حتی اشتباه است فکر کنیم که مائو حزب کمونیست را به «حزب روستاییان» تبدیل کرد. وی تنها منطق مبارزه ملی‌گرا را به تمامی عواقب آن رسانید؛ یعنی بسیج ملی تمامی مردم در یک کشور تحت استعمار و تحت ستم. (Johnson, 1973 : 13-15)

از این تغییرات به‌ظاهر جزئی در اندیشه لنین - که همگی واقع‌گرایانه و با

استفاده از تجربه چین است - «تئوری جنگ مردمی مائو» با تأکید بر مناطق روستایی جهان سوم، روستاییان با احساسات ملی‌گرایانه به عنوان یک نیروی راهنما، و مبارزه مسلحانه به آهستگی پدیدار شدند.

تئوری جنگ مردمی مائو دارای عصاره‌ای است، بیان می‌کند کمونیست‌ها باید در پوشش ضدامپریالیستی، به بسیج و سازماندهی روستاییان در سرزمینهایی که مورد دخالت امپریالیست‌ها واقع می‌شوند کمک و به جنگ چریکی و در آخر جنگ معمولی علیه نیروهای امپریالیسم و متحدین محلی آنان اقدام کنند. طبق این دکترین، از لحاظ تاکتیکی می‌توان با یک سازمان ملی‌گرای غیرکمونیست وارد اتحاد شد تا بتوان به مبارزه کمک کرد و حزب را به عنوان یک نیروی ملی‌گرا مشروعیت بخشید. ولی هدف نهایی تلاشها، شکست امپریالیست و دست‌نشانندگان آن است. (Johnson, op.cit, p.15)

مائو در مورد تاکتیکهای مناسب برای ارتش سرخ در جنگ انقلابی خود مقابل حکومت چین، اصول زیر را پیشنهاد می‌کند:

الف) جنگ چریکی یک درگیری طولانی است و دشمن را بیشتر توسط فرسایش و شکست روحیه می‌توان شکست داد تا با مقابله قاطع نظامی. از این رو، درگیری نظامی تنها زمانی باید صورت گیرد که نتیجه‌ای فوری و مطلوب برای نیروهای چریکی در بر داشته باشد.

ب) چریکها باید ضمن حفظ تحرک خویش، از جنگ موضعی و ایجاد خطوط ثابت نبرد پرهیز کنند.

ج) عملیات نظامی باید جهت انهدام توانایی مبارزه واحدهای دولتی تحت حمله و نه صرفاً برای عقب‌نشینی آنان برنامه‌ریزی شود. بنابراین، نیروهای چریکی باید متمرکز باشند و نه پخش شده و دشمن باید در

یک نقطه و نه در چند نقطه و در یک زمان مورد حمله قرار گیرد.
 (د) واحدهای چریکی باید بیشتر خودکفا باشند و سازمانهای پشتیبانی و لجستیکی بایستی در حداقل سطح وجود داشته باشند.

(ه) حزب باید بر ارتش کنترل داشته باشد.

(و) چارچوب فرماندهی سلسله مراتب نظامی باید مرکزی بوده ولی سطوح پایین تر سلسله مراتب باید از آزادی عمل تاکتیکی برای سازماندهی و عملیات چریکی برخوردار باشد.

(ز) چریک نباید هیچ وقت روستاییان را غارت کند، بلکه برعکس، باید دزدی را محکوم کرده و نظم سیاسی مستحکمی را به کار گیرد. (Green, 1990 : 110-112)

به طور خلاصه، مائو با بهره‌گیری از ایده‌های لنین و لورنس، نظریه سیاسی نظامی منسجمی را پدید آورد و برخلاف لنین که بر شورش شهری تأکید می‌کرد، انقلاب دهقانی را مدنظر قرار داد. او بر حمایت مردمی تأکید فراوانی داشت و این حمایت را برای مبارزان، همچون آب برای ماهی می‌دانست. وی رابطه بخش سیاسی و نظامی را مهم دانسته و معتقد بود که عملیات نظامی باید تابع جهت‌گیری سیاسی باشد. لذا از این جهت، تأثیر زیادی بر جی‌آپ دارد که رهبری سیاسی هوشی‌مینه را بر جنبش چریکی می‌پذیرد. ضمن اینکه مائو برای شرایط عینی به منظور استفاده در جنگ انقلابی اهمیت وافری قائل است.

به طور کلی، ویژگی برجسته تفکر مائو، ماهیت سیاسی آن بود. عناصر تعیین‌کننده در تفکر مائو صرفاً عوامل نظامی نبودند، بلکه عوامل سیاسی و روانی نیز در آن مطرح بود و برای جلب احساسات مردمی، کنترل سیاسی

همه‌جانبه و اقدامات منسجم سیاسی، اقتصادی، روانی و نظامی وجود داشت. با این حال، حتی به ابتدایی‌ترین جوامع اجازه می‌داد موضع سیاسی و نظامی خود را اتخاذ کنند و نوعی مقاومت نظامی و سیاسی از خود نشان دهند که بتوانند بر قوی‌ترین دشمن هم فائق آیند؛ فرمولی که بعد از پیروزی چریکها در سال ۱۹۴۹، در سطح وسیعی دنبال شد. برای مثال در هندوچین، آثار تروانگ چین و ونگوین جی‌پ‌دو نظریه‌پرداز برجسته ویتنامی در مسائل جنگ انقلابی، به شدت متکی بر عقاید مائو بودند؛ اگرچه این دو نظریه‌پرداز تأکید بیشتری بر بسیج افکار بین‌المللی در پشتیبانی از انقلاب داشتند. تروانگ چین مانند مائو، بسیج تمامی توده‌ها در تمامی سطوح را در یک مبارزه طولانی مورد تأکید قرار داد. وی این مبارزه را مبارزه «قدرتهای» مخالف با قدرتهای سیاسی، انگیزشی (برای مثال) ویتنام می‌دانست که در اولین جنگ هندوچین میان مردم ویت‌چینه و فرانسویان بین سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۴۶ بر قدرتهای نظامی و تکنولوژیکی فرانسه سایه افکنده بود. تروانگ چین و جی‌پ‌سه مرحله مائو را به شیوه جدیدی مطرح ساختند. تروانگ چین از این مراحل به عنوان سه مرحله «ستیزه»، «تعادل» و «ضدآفند عمومی» یاد می‌کرد. جی‌پ‌دو تأکید کمتری بر حمایت توده‌ها داشت. وی مفسر برجسته ضربه خونین برای خرد کردن اراده دشمن بود. در نتیجه جی‌پ‌دو، با ورود سریع به مرحله سوم در جنگ با فرانسویان در دلتای رود سرخ در ۵۱-۱۹۵۰ و در جنگ با نیروهای ایالات متحده و متحدین ویتنامی آنها در حمله تت در سال ۱۹۶۸، عملاً به دنبال دستیابی فوری به مبارزه طولانی بود. در هر دو مورد جی‌پ‌دو شکست نظامی سختی را متحمل شد، اگرچه این امر از پیروزی نهایی وی جلوگیری نمود. (Green, p.204)

اصول مائو همچنین توسط سایر حرکت‌های چریکی در ایالاتی چون مالایا (۶۰-۱۹۴۸)، فیلیپین (۵۴-۱۹۴۶)، الجزایر (۶۲-۱۹۵۴)، آنگولا (۷۴-۱۹۶۲)، رودزیا (۸۰-۱۹۷۲) و منطقه ظفار عمان (۷۵-۱۹۶۵)، به‌کار برده شد. در آفریقا تأثیر افکار مائو در مورد آمیلکار کابرال و رابرت موگابه آشکار بود. آمیلکار کابرال جنبش PAIGE را علیه مقامات پرتغالی در گینه پرتغال (که حالا گینه بیسائو نامیده می‌شود) در بین سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۷۳ که حادثه ترور وی اتفاق افتاد، رهبری کرد. رابرت موگابه نیز که در سال ۱۹۷۴ در رودزیا به عنوان رهبر اتحادیه ملی آفریقا زیمبابوه پا به عرصه ظهور گذاشت، یکی دیگر از مفسرین آفریقایی جنگ‌های چریکی بود؛ اگرچه هیچ تجربه واقعی از آن نداشت. قوام نکرومه اولین رئیس دولت پس از استقلال بود، که اثر او در مورد این موضوع بعد از سرنگونی در یک کودتای نظامی در سال ۱۹۶۸ منتشر گردید.

کتاب نکرومه اهمیت مناطق آزاد شده به سبک مائو را مورد تأکید قرار می‌دهد. گرچه در این متن، ارتش چریکی تمامی ملل آفریقا علیه استعمار نو به مبارزه می‌پردازد.

نتیجه‌گیری

اگرچه جنگ مردمی از خیلی پیش مطرح بوده، اما اندیشه‌پردازی در مورد آن زیاد قدیمی نیست و طی دو سده اخیر با توجه به عوامل داخلی کشورها و جوامع، عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی، تکامل ابزارها، تأثیر اندیشه‌های انقلابی بر جنبش‌های ضداستعماری و ضداشغالگری، جنگ سرد، مشکلات گریبانگیر انقلابیون به قدرت رسیده و اوج‌گیری جنگ‌های قومی و مذهبی، متحول شده

است. اوج چنین مبارزاتی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بود که حدود ۵۰۰ گروه مبارز به همراه قوم و ملت خود درگیر با اشکالی از سلطه بودند. از نگاه مارکس و انگلس، در اروپای صنعتی امیدی به جنگ مردمی و انقلابی نبود و انقلاب عمدتاً می‌بایست از طریق فروپاشی اخلاقی سرمایه‌داری محقق شود. لنین بر نقش حزب کمونیست به عنوان سازمان‌دهنده طبقه کارگر برای انقلاب و شورش شهری تأکید داشت. برای لورنس عربستان، مناطق پایگاهی امن و بهره‌برداری از محیط و فضا توسط نیروهای کوچک و مجهز به اطلاعات دقیق، حمایت‌های مردمی، و عامل روانی برای ایجاد انگیزه در چریک‌ها و مردم و تضعیف روحیه دشمن اهمیت اساسی داشت. جنگ مردمی و انقلابی در اندیشه چه‌گوارا، جی‌آپ و رژی‌دبره نیز دارای ویژگی‌های خاصی است و هر یک به فراخور جوامع خود آن را نگریسته‌اند.

در جوامع مسلمانان نیز جنگ مردمی، متأثر از عنصر مذهبی و اجتماع و شرایط خاص هر دوره از مبارزات، شکل خاصی یافته و از جنگ‌های عمرمختار در شمال آفریقا تا انقلاب الجزایر، چریک‌های فلسطین و سرانجام مبارزان افغانستان، مفهوم و عمل جنگ مردمی به‌طور جدی مطرح بوده است. در این عرصه، به‌ویژه پیروزی‌های مبارزان افغان و احمدشاه مسعود و حزب‌الله لبنان در بیرون راندن اشغالگران روسی و اسرائیلی بسیار مثال‌زدنی است. همچنین باید به نقش جنگ مردمی در دفاع از سرزمین و انقلاب در دوران هشت ساله دفاع مقدس ملت ایران اشاره کرد. اما متأسفانه با وجود چنین تجربیات گرانسنگی از جنگ مردمی و انقلابی، کمتر به نوشته‌هایی غنی و یا مدل‌سازی این تجربیات برمی‌خوریم. به بیان روشن‌تر، جنگ مردمی در جوامع مسلمان کمتر بخت و فرصت آن را داشته تا نظریه‌پردازانی در سطح آکادمیک

پیدا کند و به نسلهای بعدی منتقل شود.

ارائه دو نمونه از اندیشه‌های جنگ مردمی سنتی (کلاوزویتس) و مدرن (مائو) عمدتاً به این دلیل بود که تحول این مفهوم را از اواخر قرن ۱۸ تا قرن ۲۰ نشان دهیم. از نگاه اندیشمند نخست، جنگ مردمی برای نجات کشور از یک مهاجم خارجی و به عنوان آخرین چاره مطرح است. او این جنگ را یک استراتژی عملیاتی غیرمستقل (در درون چارچوب نظامی متعارف) و برای حفظ وضع موجود، محافظه‌کارانه، غیرانقلابی می‌دانست. اما مائو آن را به عنوان تنها چاره، یک استراتژی مستقل، شورشگرانه و انقلابی تبدیل کرد. کلاوزویتس، ایده‌هایی را مطرح کرد که بعدها به شکلی به وسیله مائو و دیگران پرورش یافته و بازسازی شدند.

منابع فارسی

- ۷- افتخاری، قاسم (۱۳۶۶)؛ *جزوه مسائل نظامی استراتژیک معاصر*، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ۸- بیلینس، جان و دیگران (۱۳۷۳)؛ *استراتژی معاصر*، ترجمه هوشمند میرفخرایی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۹- برومند، ناصرقلی (۱۳۴۶)؛ *عملیات براندازی و روش‌های مبارزه علیه آن*، تهران، انتشارات ارتش.
- ۱۰- حسینی، حسین (۱۳۷۴)؛ "اندیشه استراتژی کلاوزویتس"، *فصلنامه سیاست دفاعی*، شماره ۱۰ و ۱۱.
- ۱۱- دفتری، مریم (۱۳۶۹)؛ نقش ارتش آزادیبخش خلق چین در نظام سیاسی چین، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
- ۱۲- شالیان، ژرار (۱۳۸۳)؛ *اسطوره‌های انقلابی در جهان سوم*، ترجمه نسرين حکمی،

تهران، شرکت سهامی انتشار.

۱۳- کاپلان، لورنس (۱۳۷۵): *مطالعه تطبیقی انقلاب‌ها از کرامول تا کاسترو*، ترجمه

محمد عبدالحی، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.

۱۴- کرمی، جهانگیر (۱۳۷۷): "اندیشه جنگ مردمی کلاوزویتس"، *فصلنامه سیاست*

دفاعی، شماره ۲۲.

۱۵- و. ب. گاتی (۱۳۷۲): *فیلسوفان جنگ و صلح*، ترجمه محسن حکیمی، تهران، نشر

مرکز.

۱۶- هاوارد، مایکل (۱۳۷۷): *کلاوزویتس*، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، تهران، نشر

طرح نو.

English References

- 1- Beckett, Jean (1988); "Guerrilla Warfare: Insurgence and Counter Insurgence Since 1995", in, *Warfare in 20th Century*, ed. By C. McInness & G. Sheffield, London, Unwin Hyman.
- 2- Clausewitz (1976); *On War*, ed by M. Howard & Paret, Princeton, Princeton University Press.
- 3- Clausewitz (1992), *Historical and Political Writings*, ed. & Translated by P. Paret & D. Moran, Princeton University Press.
- 4- General Vo Nguyen Giap (1967); *People's War, People's Army*, NewYork, Prager Publishers, 3ed.
- 5- General Vo Nguyen Giap (1970); *Banner of People's War, The Party's Military Line*, London, Prager Publishers.
- 6- Green, Thomas (1990); *Comparative Revolutionary Movements*, NewJersy, Prentice Hall.
- 7- Johnson, Chalmers (1973); *Autopsy on People's War*, Berkely, University of California press.
- 8- Lenin, "Gurrilla Warfare" in *Collected Works*, Vol.11.

- 9- Mao Tse Tung (1964); “On Correcting Mistaken Ideas in the Party”, in Selected Work, Vol.1 – Peking : Foreign Language s Press.
- 10- Mao Tse Tung, “On Protracted War”, in Selected Works, Vol.2.
- 11- Mao Tse Tung, “Problems of Strategy in Guerrilla Warfare”, in Selected Works, Vol.2.
- 12- Mao Tse Tung, “Strategy in China’s Revolutionary War”, in Selected Works, Vol.1.
- 13- Rougeron, Camille (1982); “The Historical Dimension of Guerrilla Warfare”, in, *The Guerrilla Strategy*, ed By G. Chaliand, University Press, Berekly.
- 14- Sullivan and Sattler (1971); *Revolutionary War*, NewYork, Colombia University Press.
- 15- Paret, Peter (1992); *Understanding War: Essays on Clausewitz & the History of Military Power*, Princeton University Press.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی